

مترجم روسی

مایکل فرین

ترجمه کیهان بهمنی



چترنگ

یادداشتی بر چاپ جدید

من خودم زمانی مترجم زبان روسی بودم. اوایل دهه پنجاه و در اوج دوران جنگ سرد. بسته شدن شرق برلین توسط شوروی ناگهان احتمال جنگ با این کشور را افزایش داد. در سال ۱۹۴۸، دولت انگلستان به این نتیجه رسید که غیر از مهاجران روسی الاصل، که احتمالاً از نظر وفاداری به دو دسته تقسیم می شدند، ما تقریباً هیچ کسی را برای اجرای عملیات اولیه جاسوسی، مثل استراق سمع ارتباطات دشمن یا بازجویی از اسرا، نداریم. البته تصور ما این بود که با جان به در بردن از کشتار جنگ، دیگر نه نیازی به استراق سمع است و نه اسیری برای بازجویی وجود خواهد داشت.

در آن دوران در انگلستان خدمت سربازی اجباری بود و بنابراین ما به اندازه کافی نیروی جوان داشتیم. خیلی از آن جوان ها هم ظاهراً در زبان های خارجی مهارت داشتند. بسیاری از آن ها تازه دوران تحصیلشان را به پایان رسانده بودند و (هرچند اکثراً خیلی موفق نبودند) در دبیرستان سعی کرده بودند زبان فرانسه یاد بگیرند. بدین ترتیب طی ده سال بعد، حدود شش هزار نفر از ما در دو گروه، بخشی در پادگان های نظامی قدیمی و بخشی در دو دانشگاه لندن و کمبریج، زبان روسی-آموختیم و به عنوان مترجم شفاهی و کتبی آموزش دیدیم.

با این حال و علی رغم عنوان این رمان، این اثر به هیچ وجه بازتاب زندگی شخصی من نیست. در واقع دانستن زبان روسی باعث شد پای من به مسکو باز شود و با دنیایی

که حوادث این رمان در آن رخ می‌دهد، آشنا شوم. این موضوع مربوط به سال ۱۹۵۶ و زمانی است که به عنوان یک دانشجوی کارشناسی معمولی در دانشگاه کمبریج فلسفه می‌خواندم. سه نفر از ما که همزمان در حال گذراندن آموزش‌های خدمات همگانی بودیم، همراه با دو خانم، که آن‌زمان در دانشگاه زبان روسی می‌خواندند، تصمیم گرفتیم به روسیه برویم و سرزمینی را که مردم در آن به این زبان سخن می‌گفتند، از نزدیک ببینیم. به نظر ما فقط کنجکاو بودیم تا بدانیم پشت آن پرده تیره و کاملاً بسته چه می‌گذرد و احتمالاً به خاطر چنین تلاشی، پاداشمان امکان تمرین عملی زبان روسی بود.

یا شاید هم تصمیم ما به این خاطر بود که می‌دانستیم این تلاش و سوسه‌آمیز کاری دشوار است و در صورت موفق شدن در آن پیروزی بزرگی به دست می‌آوردیم. در سال ۱۹۵۶ درهای اتحاد جماهیر شوروی همچنان بر روی باقی جهان بسته بود. نه از تبادل دانشجوی خبری بود و نه از سفرهای شخصی. تنها راه سفر به شوروی این بود که شخص عضو «گروهی تحقیقاتی» باشد و هزینه‌اش را سازمانی سیاحتی تأمین کند. سپس گروه باید توسط یکی از نهادهای دولتی شوروی دعوت می‌شد و در آن صورت نیز تنها اجازه داشت طبق جدول زمانی بسیار محدودی از کارخانجات و مزارع اشتراکی و برنامه‌های کسالت‌آور دیگر بازدید کند. ما تصمیم داشتیم طبق برنامه خودمان و مثل آدم‌های معمولی به شوروی سفر کنیم. پیشنهاد ما این بود که یک ماه در دانشگاه مسکو در رشته تحصیلی خودمان تحصیل کنیم و سپس پنج دانشجوی دانشگاه مسکو به مدت یک ماه در دانشگاه کمبریج تحصیل کنند. خلاصه کلام اینکه قصد داشتیم اولین برنامه تبادل دانشجویی مستقل را میان یکی از دانشگاه‌های انگلستان و یکی از دانشگاه‌های شوروی برقرار کنیم.

شاید زمان خوبی را هم برای این کار انتخاب کرده بودیم. سه سال پیش از آن استالین مُرده بود؛ جانشین او مالینکوف^۱ هم به قدرت رسیده و سپس رفته بود و دوران حکومت نیکیتا خروشچف^۲ آغاز شده بود. تا سال ۱۹۵۶، یعنی تا زمانی که خروشچف در یکی از جلسات محرمانه بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی آن سخنان محرمانه را درباره زیاده‌روی استالین در ایجاد جو وحشت بیان نکرده بود، شهرت چندانی نداشت. اما طولی

1. Malenkov

2. Nikita Khrushchev